

## خرید و فروش مناصب در دوره قاجار!

احمد مجدالاسلام کرمانی

احمد مجدالاسلام کرمانی از نویسندگان منتقد عصر مشروطیت در مقاله‌ای به رواج فروش مناصب و مقام در اواخر دوره قاجار اشاره کرده است. در این مقاله می‌خوانیم:

در اواخر دوره ناصرالدین شاه کار مالی‌های ایران به جایی رسید که هیچ شهری اضافه محل و به اصطلاح مستوفی‌ها «باقی تحت محل» نداشت و شاه برای پوشانیدن کسر بودجه مجبور شد که به وسایلی فوق‌العاده متوسل شود. او چند وسیله موقتی اختیار نمود که علی‌الظاهر بار خودش را بار نمود اما در باطن بر خرابی مالی‌های ایران افزود.

اول آن که مساعده حواله داد. یعنی قرارداد بک قسط از مالیات را حکام ولایات قبل از تجدید سال از مردم مطالبه نمایند و در واقع سال نو را و صله‌ی سال کهنه کرد و چون از این راه هم چندان تفاوتی حاصل نشد و وسیله‌ی دیگر انتخاب نمود و تا چندین هم با آن گذرانید. یعنی مناصب و اقباب را در معرض فروش و حراج درآوردند. هر کس هر منصبی استدعا کرد در مقابل مبلغ معینی به او دادند. مثلاً در جات نظامی از قبیل، سطلانی، یاور، سرهنگی، سرتیپی، امیرپنجی، امیرتومانی، سرداری، سالاری، امیرنوبانی، باندازهای فروخته شد که عده‌ی صاحبان مناصب دو سه مقابل افراد نظامی شد. در اوائل، حمقا برای انجام این معامله با کمال عجله حاضر شدند و پول دادند تا صاحب منصب خارج از فرج یعنی سرهنگ و سرتیپ و امیر پنج و امیرتومان افتخاری بدون ابواب جمعی شدند تا وقتی که عده‌ی آنها به قدری زیاد شد که دیگر کسی پیرامون این معامله نرفت بلکه از بس هر بی‌سر و پای صاحب منصب شد دیگر شان و شرفی برای این مناصب باقی نماند. حتی زرگر و معمار و کلاه‌دوز و نجار هم بی‌نصیب از منصب نماندند.

بعد از آن که این متاع به کلی فاسد شد و از رونق افتاد شروع به فروش اقباب افتخاری کردند و به اختلاف لغات، قیمتی برای صحنه‌ی فرامین به عنوان تقدیمی معین کردند و از هر ماده چندین لفظ مشتق شد به طوری که قاموس و منتهی‌الارب هم از تعداد آنها عاجز شدند. مثلاً ماده‌ی نصرت از حیث اشتقاق لفظی و مضاف الیه قریب پانصد لقب شد که برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌نمایم: نصرت‌الدوله، نصرت‌السلطنه، نصرت‌الملک، نصرت‌السلطان، نصرت‌خاقان، نصرت‌لشگر، نصرت‌نظام، نصرت‌حضور، نصرت‌خلوت، نصرت‌دفتر، نصرت‌الممالک. اسم فاعل آن هم که ناصر باشد به همین قسم ناصرالدوله، ناصرالسلطنه، ناصرالملک، ناصرالممالک، ناصرالسلطان، ناصرخاقان، ناصر نظام، ناصر لشگر، ناصر حضور، ناصر دفتر، ناصر الوزاره - صیغه فعل آن را هم مهمل نگذاشتند و بر همین قیاس: نصیرالدوله، نصیرالسلطنه، نصیرالملک، نصیرالسلطان، نصیر نظام، نصیر دفتر، نصیر خلوت، نصیر حضور، نصیرالممالک، نصیر لشگر، نصیر خاقان، بعد که از ثلاثی مجرد آن فارغ شدند آن را باب افتعالی بردند. و از او هم چندین لغت مشتق شده منتصرالدوله الی آخر انتصارالدوله الی آخر. و هم چندین لغت امانت از امین‌الدوله گرفته الی امین دواب بعد به باب افتعالش بردند: مؤتمن‌الدوله، مؤتمن‌الملک، مؤتمن‌السلطنه الی آخر به اضافات مختلفه استعمال شد. لغت اعانت هم تقریباً مثل امانت، معین‌الدوله الی آخر.

ولی تفاوتی که دارد در مزید فیه است نه در ثلاثی مجرد. نمی‌دانم به چه ملاحظه این لغت از باب افتعال قهر کرده است و به باب استفعال پناه برده که مستعین‌الدوله و مستعان‌السلطنه و امثال آن استعمال شد.

بعد از آن که تمام کتاب قاموس را گشتند و پدر مشتقات را درآوردند شروع به جوامد نمودند و رفته رفته قید ترکیب لفظی را هم زدند و عربی را با فارسی و فارسی را با عربی ترکیب نمودند مثل: هژیرالسلطنه، بهادرالدوله، حسام دفتر، سیف لشگر، ضرغام دفتر، ضرغام لشگر. باری از جوامد اعلام هم طرفی بر نبستند ناچار به آسمان رفتند و دست به فلکات زدند: شمس‌الدوله، کوکب‌السلطنه، اخترالدوله، نجم‌الدوله، مهرالدوله، مهرالسلطنه، و امثال آنها و چون دیدند از مهر و سپهر و کلیه‌ی فلکیات هم بارشان بار نشد شروع به تشریح بدن انسان نمودند و هر عضوی را به چندین مضاف‌الیه استعمال نمودند: عین‌الملک الی آخر. عضدالدوله، عضدالسلطنه الی آخر - ساعدالدوله، ساعدالسلطنه، ساعدالملک الی آخر اقسامه. فؤاد الملک الی آخر اقسامه. لسان‌الدوله، لسان‌السلطنه، لسان‌الملک الی آخر.

ولی از این ره‌گذر دولت علیه را چندان گشایشی حاصل نشد چرا که راه تقلب در آن باز و دست متقلبین دراز شد. اولاً بسیاری از این اقباب را مجاناً استدعا کردند و به شفاعت وزرا و خان‌ها و شاهزادگان به مختصر تعارفی گذرانیدند.

ثانیاً رندان بنا کردند به فرمان ساختن و چون فرمان لقب محتاج به ثبت و ضبط نبود هر کس هم می‌توانست صحنه‌ی همایونی را بعد از دو سه روز مشق کردن بسازد و به علاوه از صحنه‌ی فرمان لقب فقط محتاج است به مهر صدر اعظم، و اتابک مقبول اگر روزی هزار فرمان لقب هم حضورش می‌پردند مهر می‌کرد نه این که خودش بخواند بلکه عدلت او این بود که مهرش را می‌انداخت نزد منشی‌های حضورش که این گونه کاغذها را به ضمیمه‌ی جواب عریض و مراسلات ولایات که به سلیقه خودشان می‌نوشتند مهر کنند و منشی‌ها هم می‌دانستند اتابک در مهر کردن فرمان لقب نه امتناهی دارد و نه هرگز اعتنایی که چیزی مطالبه کند، این بود که هر چه ملفوفه یا فرمان لقب به آنها می‌دادند بدون تردید مهر می‌کردند و به مختصر تقدیمی که صاحب آن لقب با واسطه‌ی صدور فرمان می‌داد قناعت می‌کردند و آنها هم فرامین را بعد از آن که به مهر اتابک می‌رسید می‌گرفتند که ببرند به صحنه‌ی همایونی برسانند و صحنه‌ی همایونی هم بدون تقدیم ممکن نبود لهذا روند شروع کردند باختن صحنه و کساتی که فرامین معمولی‌های ایران را دیده‌اند می‌دانند ما چه می‌گوییم و چگونه به سهولت ممکن است صحنه را بسازند چرا که غیر از یک خط کج و موج کشیدن زحمتی دیگر ندارد نه ثبت مخصوصی برای صحنه‌ی پادشاهی است نه علامت خاصی بعد از صحنه غیر از مهر پادشاهی دیگر معطلی ندارد و مهر پادشاه هم در نزد شخص مناصد نه ثبت مخصوصی است که رومی معین دارد که در اقباب به مختصر مبلغی امر قطع می‌شود اما در باب حقوق و مواجب و یا فروش خالصات از قرار تومانی یک قران و پانزده شاهی رسوم مهر کردن فرامین را مهردار می‌گیرد و در سال مبلغی بابت اجاره مهر سلطنتی به دولت می‌پردازد.

ثالثاً آن که چون اقباب رواجی گرفت و زیاد شد و طالبین اقباب دیدند حد و سد مخصوصی در این کار نیست لهذا خواستند که بدون تحمل مخارج فرمان‌نویسی صاحب لقب شوند. بنابراین وسایلی مخصوص اختراع نمودند که آنها را به مقصود می‌رسانید مثلاً از کرمان فلان ... نکرده عریضه‌ای به صدر اعظم می‌نوشت و در آخر کاغذ امضاء می‌کرد سلطان‌العلماء، و یک مهری هم با دو قران تمام می‌کرد و سرپاکت را با آن مهری که به میل خودش حک کرده بود مهر می‌نمود و پاکت را به پست‌خانه می‌داد. بعد از چند هفته جوابی از صدر اعظم می‌رسید که جوابش را نوشته بود: کرمان جناب سلطان‌العلماء ملاحظه نماید. همین پاکت، سلطان‌العلمایی آن اخوند را نزد همگان مدلل می‌ساخت.

وسیله دیگر آن که اشخاصی که در تهران آشنایی داشتند خواهش می‌کردند که سفارشی از صدر اعظم خطاب به حاکم محل درباره آنها صادر نماید، آن شخص هم از یکی از منشیان صدارت خواهش می‌کرد که سفارش نامه‌ای به این مضمون درباره مجدالعلماء یا امین‌الاسلام یا معین‌الشریعه بزد یا کرمان یا شیراز و ... به حاکم آنجا صادر کند، او هم در نهایت سادگی می‌نوشت که: «جناب مستطاب اجل اکرم فلان‌الملک، یا سرکار اشرف ارفع و یا شاهزاده فلان‌الدوله. جناب آقای امین‌الشریعه از بستگان مخصوص اینجناب است و رعایت احوال او را همه وقت لازم می‌دانم لهذا از جناب اجل یا حضرت والا خواهش دارم که در مقاصد مشروعه ایشان کمال بذل چهر را مراعات فرمایید مزید امتنان این جانب است» و این پاکت را واسطه نزد شخص لقب خواه می‌فرستاد و او هم به عوض این که مستقیماً به حضور حکومت ببرد در نزد نگاهداشته به تمام اشراف خود نشان می‌داد. و آن لقب را مسلم به خود می‌پنداشت. شاید زیاده از پنجاه لقب به همین وسیله خود بنده برای دوستانم صادر کرده باشم که یادگار آنها در کرمان امین‌الشریعه، معین‌الشریعه، امین‌الاسلام، نظام‌الشریعه، قوام‌الاسلام، مؤیدالاسلام، شریعت‌مدار و غیره موجود هستند.

چهارم بعد از آن که کار لقب به این اقتضاحات منجر شد واحدی در مقام تحقیق و تفتیش بر نیامد که مصدر و مأخذ اقباب را معلوم نماید و مردم دانستند که امر لقب در دولت متزلزل امر مستحبات در شریعت است که مورد مسامحه و عدم اعتناء و مسؤولیت واقع شده لهذا بدون این که به یکی از آن وسایلی متوسل شوند رواج به این حکاکمی کردند و هر لقبی را که خودشان برای خود انتخاب نمودند به چهار قران خریدند یعنی دستورالعمل می‌دادند مهری به فلان عنوان برای آنها حکاکمی کند و بعد از آن که مهر حاضر می‌شد آن را در مراسلات و قبوض و بروات خود به کار می‌بردند و همان استعمال مهر کفایت می‌کرد که صاحب آن مهر، به آن لقب ملقب شناخته شد و احدی از او نمی‌رسید که شمارا کی لقب داده چنان که متجاوز از دویست نفر را خود بنده مستقیماً لقب داده‌ام و اغلب امروز به همان اقباب معروف هستند. به همین جهات کار لقب در ایران به جایی رسید تقریباً یک عشر از مردم ایران رجالاً و نساءً، صغیراً و کبیراً صاحب اقباب شدند و بسیاری از اقباب مکرر شود سواي چند لقب بزرگ که از قدیم مقرر شده از قبیل، ظل‌السلطان، نایب‌السلطنه، امین‌الدوله، فرمانفرما، نظام‌السلطنه، نظام‌الملک و امثال آنها.

مابقی در هر شهری به عینه مثل پایتخت به تکرار رواج گرفت و نه تنها اقباب دولتی در شهرها مکرر شد بلکه اقبابی که مضاف‌الیه آنها اسلام و شریعت و علما و واعظین و تجار و حکماء و امثال آنها بود مثل: امین‌العلماء، امین‌الشریعه، امین‌الاسلام، امین‌التجار، معاون‌الشریعه، معاون‌الواعظین، معاون‌الاطباء تمام اینها در هر

شهری يك دسته پیدا شد که ربطی به شهرهای دیگر نداشت. اما در پایتخت ملاحظه از تعدد و تکرار نشد به عبارتی اخري در هر شهری معاونالتجارت و امین الشریعه یا مجلل السلطان یا شجاع نظام يك نفر بیشتر نیست ولی در تهران در هر محله اقلاً ده نفر دارای يك لقب هستند چنان که خود بنده در تهران هفت نفر بدیع السلطان و شش نفر مصدق الممالک و چهار نفر رفیع السلطان و پنج نفر سالار امجد و پنج نفر امینالتجار و سه نفر هم لقب خودم مجدالاسلام و سه نفر بدیع الممالک و چهار نفر علاءالملک و شش نفر اشرف الواعظین و یازده نفر معاونالتجار و دوازده نفر ادیبالحکماء و هفت نفر ادیبالسلطنه و هشت نفر صدرا لاشراف می شناسم و در دفتر مشترکین روزنامه ندای وطن اسامی آنها برای تمیز القاب مفصلاً ثبت است. چه بسا تلگرافات و مراسلات و لایات را اشتباهاً به غیر صاحب اصلی او می دهند چنان که مکرراً پاکت های بنده را به مجدالاسلام محرر امام جمعه یا مجدالاسلام ارومیه ای یا مجدالاسلام قزوینی داده اند یا مال آنها را نزد بنده آورده اند و معلوم است که چه مفاسد غیر منتظره و ناگواری بر این تعدد و تکرار مترتب می شود. احدی در مقام رفع این آثار ناهنجار نیست و حال آن که علاجش خیلی آسان است. زیرا بسیاری از مواد مشتقه هست که هنوز استعمال نشده و ممکن است از آن صیقلقابی ترتیب بدهند و واقعاً بسیار جای تعجب است که آقایان آن صیغ را به کلی فراموش کرده اند مثلاً ناصرالدوله، اسم مفعول آن را هم بی کار نگذاشته اند. منصورالدوله و منصور السلطنه، و منصورالملک و غیره داریم. اما فاتحالدوله اسم مفعول ابداً ندارد و مفتوح السلطنه و مفتوح السلطان نداریم برعکس منصور السلطنه و منصورالملک است اما فاعلش فراموش شده و ناشر السلطنه و ناشرالملک ابداً استعمال نکرده اند.

قوامالملک، قوامالدوله، قوام السلطنه و غیره من الاقسام داریم، قویمالدوله: قویم السلطنه، قویم الممالک هم هست اما اسم فاعلش را متروک گذاشته اند. قائم الدوله و قائم السلطنه و امثال آن هنوز استعمال نشده، چنان که از اغلب لغات افعال، تفضیل به اضافات مختلفه استعمال کرده اند مثل اکرم الدوله، اعظم السلطنه، اشجع الملک، افضل الملک، احسن الدوله و غیره اما از بعضی دیگر هنوز افعال تفضیل استعمال نکرده اند مثل افتتاح الدوله، افهم السلطان، سردار اقوم، اکمل الدوله، اکبر الممالک و ... حال آن که در معنی تفاوتی با سایر لغات ندارد و بعلاوه در القاب ملاحظه معنی ترکیبی ابداً نمی شود و الا اشرف السلطان و اعظم السلطنه و مشار السلطنه و ارفع السلطان را به کسی لقب نمی دادند چرا که مفعول نیست که کسی اشرف از سلطان و اعظم از سلطنت و ارفع از دولت باشد و بسیاری از القاب به کلی معنی ندارد مثل مشیرالدوله و مشارالدوله که مقصود صاحب لقب این است که طرف مشورت دولت باشد و حال آن که مشیر و مشار از باب افعال است که مصدرش اشاره است و اشاره کننده دولت یا اشاره شونده معنی ندارد. باز مشاورالدوله به آن معنی زیادتیر مناسبت دارد و مستشارالملک بر حسب معنی لغوی مطلقاً تناسبی با اراده صاحب القاب ندارد چرا که معنی ظاهری لغوی طلب اشاره کننده دولت و مشیر طلب اشاره شونده است و نمی دانم کدام اشاره را از دولت مطالبه کرده اند در حالتی که خودشان قابل هیچ قسم اشاره حسبه نیستند و همان معنی را که منشورالدوله دارد ناشرالدوله هم می تواند داشته باشد بلکه پراکنده کننده دولت مناسبتش زیادتیر است تا پراکنده شده دولت، و هکذا مطاعالدوله در مقام تجلی بهتر است از مطیعالدوله و اطاعت کننده دولت از دولت آنقدرها امتیاز ندارد چرا که هر فردی از ملت باید مطیع دولت باشد اما مطاع دولت البته خیلی اهمیت دارد. نگارنده يك وقتي که فراغی و دماغی داشتم قریب هشت هزار کلمه از لغات مشتقه و کلمات جامده که قابل اخذ القاب می باشد جمع آوری نموده خیال داشتم اعلامی منتشر کنم که هر کس لقبی تازه و دست نخورده می خواهد به من رجوع نماید برای هر لقب هم يك تومان حق الزحمه معین نمایم اما چون مشتریان لقب را خیلی می شناختم ترسیدم که بیایند و فهرست القاب را به عنوان امتحان و اختیار ملاحظه کنند و ظاهراً به بنده بگویند هیچ کدام را نپسندیدیم ولی ضمناً تعدادی را حفظ کرده بروند نزد حکامباشی و فرمان آن را با پنج قران صادرکنند چنان که یکی از آشنایان لقبی خواست و شرط کرد اگر پسندش شود ده تومان به من بدهد و من کلمه می مجاهد را به او نشان دادم علی الظاهر اظهار کراهت کرد ولی بعد از يك هفته رقعهای از او دیدم که مهرش مجاهدالسلطنه بود و بعد از دو ماه دویست لقب از این کلمه منتشر گردید.

مجله خیلی معزرت می خواهم که این مبحث مضحک برای تفریح خوانندگان طولانی شد و الا اگر ملاحظه اختصار کتاب را نداشتیم اقلاً پنجاه هزار بیت در این مقام می نگاشتم تا خوانندگان پایه های حماقت و در جه جهالت صاحبان القاب را بشناسند و بدانند که این ملت جاهل تا چه درجه معتقد و مقید به عالم الفاظ هستند و دل خودشان را به چه مزخرفاتی خوش کرده اند.

شاید يك وقتي موفق شوم قاموسی در فهرست القاب متداوله در این مملکت ترتیب بدهم تا یادگار حماقت مردم این زمان و مایه عبرت آیندگان گردد. عجلاتاً به اختصار می گوئیم و بر می گردیم به اصل مقصود که عمده باعث ایجاد القاب ابتداء تحصیل منافع برای دولت بود شاید کسر بودجه را جبران کنند. چنان که شنیدم شاه مرحوم خزینه های در اندرون تشکیل داده بود بود و هر ماهه تقدیمی که برای امضاء فرامین مناصب و القاب جمع می شد در آن خزانه می گذاشت و اسم آن را «خزینه الحماة» نهاد بود ولی به زودی معلوم شد که از این ممر چندان دخلی عاید دولت نمی شود و جهتش را هم اشاره کردیم. بلی باید انصاف داد با آن که بازار حراج القاب در دوره ناصرالدین شاه افتتاح شد اما مثل دوره مظفرالدین شاه رواج نگرفت زیرا ناصرالدین شاه هر چند در دادن القاب مختلفه لفظیه مسامحه می کرد اما در حفظ درجات نظامی کمال ملاحظه را داشت اما در دوره مظفرالدین شاه درجات نظامی هم ضمیمه سایر القاب افتخاری شد.

مثلاً ناصرالدین شاه در پنجاه سال سلطنت لقب یا مقام سرداری را به پنج شش نفر زیادتیر نداد اما در دوره مظفرالدین شاه تعداد سردار به چند هزار رسید و در این اواخر به قدری زیادتیر شد که دیگر کسی میل نداشت سردار خوانده شود و سردارهای محترم استدعای تغییر منصب و لقب نمودند بعضی از آنها امیرنویان شدند و دیگران که تا آن اندازه مکنک نداشتند که از مقام فرار از لفظ سردار به لفظ امیر پناه بردند، امیر اعظم، امیرافخم، امیرمفخم، امیر مکر، امیرمعظم، امیر اسعد، امیرامجد، امیراشرف و امثال این ها و عماقریب آن قدر امیر پیدا خواهد شد که قاموس و صحاح و نهایی این اثر هم از عهده مضافالبه آنها بر نیاید چنان که نسبت به سالار و سردار و وزیر و مشیر شده است. زهی سعادت ما که در عصری واقع شده ایم که عده ای امر کنند و فرمانده به مراتب زیادتیر از امر شونده و فرمانبر است.

منبع: ویژنامه «یاد» بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، سال 18، زمستان 1382.

<http://www.dowran.ir/show.php?id=89803694>